

تاریخ فلسفه

لایب نیتس در باب شر ۴۰

نوشته آرتور هولمز از کالج ویتون

، بسیار خوب، کاری که می‌خواهیم امروز بعد از ظهر در جمع‌بندی بحثمان درباره لایب‌نیتس انجام دهیم، اول از همه این است که نکاتی را که دفعه قبل وقت نداشتیم در مورد مسئله آزادی در لایب‌نیتس بیان کنیم، و سپس، از آنجایی که این پیش‌نیاز آن است، به مسئله شر پردازیم. تئودیه لایب‌نیتس، که خلاصه‌ای از آن را در گلچین دارید، الهیات لایب‌نیتس یکی از آثار کلاسیک در کل تاریخ اندیشه است که به مسئله شر می‌پردازد. بنابراین تمرکز زیادی روی این موضوع خواهد بود.

، اما واضح است که اگر لایب‌نیتس، به عنوان یک متفکر مسیحی، قرار است با شر، به ویژه شر اخلاقی سروکار داشته باشد، از او انتظار می‌رود که به استدلال اراده آزاد آگوستین متوسل شود. و در نتیجه، مسئله آزادی انسان بسیار مهم می‌شود. اکنون، ما در این دوره از قرن هفدهم دیده‌ایم که افرادی مانند توماس هابز و بندیکت اسپینوزا به نظر می‌رسد دیدگاه واقع‌بینانه از آزادی اراده را رد می‌کنند.

اگر در موضوعات مختلف بین واقع‌گرایی و ضدواقع‌گرایی تمایز قائل شویم، آنگاه هر دو در مورد آزادی اراده ضدواقع‌گرایی هستند. در حالی که به نظر خودمان انتخاب‌های آزادانه‌ای انجام می‌دهیم، آن تجربه انتخاب آزاد صرفاً یک ایده مبهم است. خود انتخاب ناشی از فرآیندهای علی است که بر هر چیز دیگری تسلط دارند.

از سوی دیگر، اگر دوست دارید، افراط دیگر، عدم قطعیت دکارت است. زیرا به موجب دوگانه‌گرایی ذهن و بدن، دو موجودیت جداگانه، هیچ ضرورتی وجود ندارد که ذهن را در مفاهیمش، در مفهوم‌سازی، استدلال یا در تصدیق یا انکاری که اراده در رابطه با آنچه می‌داند، متمایز کند. به گفته دکارت، به نظر می‌رسد اراده انسان در نوعی خلاء علی، یک وضعیت کاملاً غیرقطعی عمل می‌کند، که تنها به این دلیل ممکن است که ذهن، که اراده تابعی از آن است، ذهن یک موجودیت جداگانه است، به طور مستقل عمل می‌کند، نه تحت سلطه علی، اگرچه ارتباطات علت و معلولی بین ذهن و بدن در رابطه با محرک‌های فیزیکی که پاسخ‌های حسی، احساسات عاطفی و غیره را ایجاد می‌کنند، رخ می‌دهد.

اما اراده آزاد باقی می‌ماند. حال، لایب‌نیتس، در این زمینه، اگر دوست دارید، بین شیطان و دریای آبی عمیق گرفتار شده است. او به کدام سمت خواهد رفت؟ اما به یاد داشته باشید که او در حال توسعه نوع متفاوتی از سیستم متافیزیکی است.

او نه از نوع ماتریالیسم مکانیکی هابز است و نه از سوی دیگر، سیستم او صرفاً از نوع غیرقطعی است که در آن تمام چیزی که دارید علل مؤثر و مادی است، مانند مورد دکارت. به یاد داشته باشید، او در حال توسعه یک متافیزیک غایت‌شناختی است. او از ذات ذاتی برای هر موند صحبت می‌کند، به طوری که آن موند پتانسیل خود را دارد که از پیش برای تحقق یافتن تثبیت شده است.

و با تفکر در مورد نظریه موند‌های او، این تصویر را دریافت می‌کنید که هر کاری که یک موند انجام می‌دهد، به دلیل ماهیت درونی آن موند است، که گویی از پیش برنامه‌ریزی شده است تا به همان شکلی که عمل می‌کند، عمل کند. حال، در نگاه اول، به نظر می‌رسد که این به نوعی جبر درونی، نوعی خود-تعیینی درونی اشاره دارد. آنچه من انجام می‌دهم توسط ماهیت فردی من تعیین می‌شود، و همه ماهیت‌ها فردی هستند.

توسط طبیعت فردی من تعیین می‌شود. اما سوال به این خلاصه می‌شود که آیا انتخاب من توسط آنچه هستم، توسط طبیعت من تعیین می‌شود یا خیر.

و اگر اینطور است، آیا می‌توانم خودم، طبیعتم را تغییر دهم؟ بگذارید دوباره بگویم. اینکه آیا انتخاب من توسط طبیعتم، توسط آنچه هستم، تعیین می‌شود یا خیر.

یا اینکه آیا می‌توانم ماهیت خود، یعنی کیستی‌ام را، در چارچوب پارامترها تغییر دهم. به عبارت دیگر، آیا من آزادم که بر ماهیت خود تأثیر بگذارم، حتی اگر کاملاً آزاد نباشم که انتخاب کنم؟ اگر بپذیریم که انتخاب‌های من توسط ذات، که از آن من است، محدود می‌شوند، آیا من قدرتی برای تغییر ذات خود در هر زمینه‌ای دارم؟ به نظر می‌رسد که سوال از همین جا ناشی می‌شود. حال، در ابتدا، شما برخی از عبارات لایب‌نیتس را می‌یابید که در آنها به نظر می‌رسد او ضروری‌گرایی را رد می‌کند.

این دیدگاه که انتخاب‌ها ضروری هستند. یک مسئله‌ی ضرورت علی. اجازه دهید توجه شما را به دو مورد از آنها جلب کنم.

یکی از آنها در گلچین صفحه ۲۲۳ است، که خلاصه‌ای از تئودسیسه است که ما در اختیار داریم. و اجازه دهید آنچه را که او در ستون اول، حدود یک سوم پایین می‌گوید، بخوانم. مقدر شدن رویدادها توسط علل، دقیقاً همان چیزی است که به جای تخریب اخلاق، به آن کمک می‌کند.

شما با این ایراد قدیمی آشنا هستید که جبرگرایی اخلاق را نابود می‌کند، زیرا مسئولیت فردی را از ما سلب می‌کند. بنابراین، او می‌گوید از پیش تعیین‌شده بودن رویدادها چیزی است که به اخلاق کمک می‌کند، نه اینکه آن را نابود کند. علل، اراده را بدون اجبار، متمایل می‌کنند.

بسیار خوب، مقدس مقداری آزادی باقی مانده است. علل، اراده را بدون اجبار، متمایل می‌کنند. به همین دلیل است که تصمیم مورد بحث، الزام نیست.

برای کسی که همه چیز را می‌داند، مسلم است که معلول از تمایل پیروی خواهد کرد. اما این تمایل، تناقض را القا می‌کند. همچنین اراده بدون هیچ ضرورتی، توسط یک تمایل درونی مانند این، تعیین می‌شود.

فرض کنید کسی بزرگترین اشتیاق دنیا، مثلاً یک عطش شدید، را داشته باشد. شما تصدیق خواهید کرد که روح می‌تواند دلیلی برای مقاومت در برابر آن پیدا کند، اگر فقط قدرت خود را برای مقاومت در برابر آن نشان دهد. بنابراین، اگرچه ممکن است کسی هرگز در حالت بی‌تفاوتی کامل نباشد، اما تعادل برقرار است.

حالت تعادل نیستید. همیشه ممکن است تمایل به سمتی که انتخاب شده است، بیشتر باشد.

این هرگز تصمیم اتخاذ شده را کاملاً ضروری نمی‌کند. حالا به نظر می‌رسد که او می‌گوید همیشه نوعی قدرت انتخاب مخالف به تمایل داده می‌شود. حتی اگر تنها دلیل مقاومت در برابر تمایل، نشان دادن این باشد که چه مرد بی‌عرضه‌ای هستید.

خواهید دید. هنوز آن قدرت انتخاب مخالف وجود دارد. به نظر می‌رسد که او طرفدار درجه‌ای از آزادی است.

صفحه ۲۲۹ هم مطلب مشابهی دارد. این بخش ۳۰ از کتاب «گفتمان در باب متافیزیک» است. بخش ۳۰.

جایی که او از روشی صحبت می‌کند، و این در نیمه‌ی ستون اول است، خداوند، در همکاری با اعمال عادی، تنها از قوانینی که خود وضع کرده است پیروی می‌کند. و آنچه که به نظر می‌رسد در عبارت دیگر، در این متن نیز، گفته است این است که خداوند، با وضع قوانین، از پیش آگاهی کامل نیز برخوردار است. پیش آگاهی کامل.

و چون او می‌داند چه کاری انجام خواهد شد، می‌توان گفت که از پیش تعیین شده است. این به آن معنا نیست که ضروری است. از نظر فرضی، می‌تواند طور دیگری باشد.

انگار دلیل کافی، اما نه دلیل ضروری، برای این تمایز وجود دارد. خوب، برگردیم به متن ۲۲۹. او از قوانینی که خودش وضع کرده پیروی می‌کند.

به عبارت دیگر، او پیوسته هستی ما را حفظ و تولید می‌کند. به یاد داشته باشید که فرآیند خلق کردن فرآیندی مداوم است. درخشش، افاضه مداوم قدرت بودن است.

خود به خود، آن جبر درونی وجود دارد. یا با آزادی در آن نظمی که مفهوم جوهر فردی ما با خود حمل می‌کند. بنابراین فرآیند تفکر و توالی خاص ایده‌ها، بیانی از آزادی برای خودمان بودن است.

و اگر این امر را بتوان برای همیشه پیش‌بینی کرد، به موجب حکمی که خداوند صادر کرده است که اراده همیشه در جنبه‌های خاص به دنبال خیر ظاهری خواهد بود، این همان غایت‌شناسی است؛ او، بدون اینکه هیچ الزامی برای انتخاب ما داشته باشد، آن را با آنچه مطلوب‌ترین به نظر می‌رسد تعیین می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد که خداوند، در آفرینش ما، ما را با تمایلی به آنچه مطلوب‌ترین به نظر می‌رسد، خلق می‌کند و این همان کاری است که ما انجام می‌دهیم. البته، خداوند می‌تواند چیزهای خاصی را مطلوب جلوه دهد.

و غیره. زیرا به طور مطلق، اراده ما، در مقایسه با ضرورت، در حالت بی‌تفاوتی است و قادر است به گونه دیگری عمل کند. کاملاً عمل خود را به حالت تعلیق درآورد.

هر دو گزینه ممکن است. بنابراین، بر روح است که در برابر ظواهر مراقب باشد. ظواهر، بله، آنچه خوب به نظر می‌رسد اما در واقع خوب نیست.

می‌بینی. به وسیله‌ی اراده‌ای راسخ. و تأمل

تأمل کردن. امتناع از عمل یا تصمیم‌گیری در شرایط خاص، مگر پس از تأمل و تعمق کامل. بنابراین به نظر می‌رسد که او می‌گوید ما می‌توانیم توسط ظواهر گیج شویم، مگر اینکه، و این شبیه دکارت و اسپینوزا به نظر می‌رسد، مگر اینکه در نتیجه تأمل و تعمق کامل، از درک روشنی مطمئن شویم.

خب. بنابراین از این نظر، اتفاقی که می‌افتد این است که وضوح فکر، سردرگمی در مورد ظواهر را برطرف می‌کند و خواهید دید که این یک ظاهر فریبنده است. و بنابراین، شما چیزی غیر از آنچه کاملاً آزاد هستید انجام دهید، آرزو خواهید کرد.

آزاد، به معنای واقعی کلمه، خارج از تمایل طبیعی شما به آنچه اکنون خوب به نظر می‌رسد. بنابراین آنچه به نظر شما خوب می‌رسد، چیزی که به طور طبیعی تمایل به دنبال کردن آن دارید، آنچه به طور طبیعی به نظر شما خوب می‌رسد، ممکن است وقتی ذهن به اندازه کافی تأمل و قضاوت بالغانه به دست آورد، آن ظاهر را تغییر دهد. حالا یک متن دیگر وجود دارد که فکر می‌کنم باید با آن مقایسه کنیم.

برگردیم به صفحه ۲۰۸ در مونا دولوژی ۲۰۸، پاراگراف ۳۰. او همین الان داشت می گفت که عقل است که انسان‌ها را به شناخت خودمان می‌رساند.

و از خدا. به این ترتیب که به موجب عقلانیت، می‌توانیم درک روشن‌تری از خودمان داشته باشیم، و خدا را به عنوان خیر بشناسیم. به موجب عقلانیت

حالا در پاراگراف ۳۰. با شناخت حقایق ضروری و انتزاع آنها، ما به کنش‌های تأملی دست می‌یابیم. این همان چیزی است که او قبلاً می‌گفت، که ما به آن نیاز داریم.

ما نیاز به تأمل داریم. ما به اعمال تأملی برمی‌خیزیم که ما را به فکر کردن به چیزی که خود را من می‌نامد وادار می‌کند، تا مشاهده کنیم که این یا آن در درون ماست. بنابراین، با فکر کردن به خودمان، به موجودی جوهری، به موجودی غیرمادی و به خود خدا فکر می‌کنیم.

با این تصور که آنچه در ما محدود است، در او بی‌حد و مرز است. بنابراین، تأمل به ما تصویری از آنچه بسیار بهتر از ماست، که باید مطلوب باشد، می‌دهد. و بنابراین، کل تمایل طبیعی به وضوح فکر و حاکمیت عقل گره خورده است.

حالا، اینها بخش‌هایی هستند که به نظر می‌رسد او طرفدار آزادی اراده است. حالا مشکلی وجود دارد که وقتی به صفحه ۲۳۳ برمی‌گردیم، خود را نشان می‌دهد. ۲۳۳.

که در گزیده‌هایی از یک اثر پراکنده‌تر با عنوان «حقایق اولیه «آمده است»». حقایق اولیه و حقایق ضروری. «بسیار خوب».

و در پایین‌ترین بخش ۲۳۲، این شروع ایتالیک شده‌ی یک پاراگراف را دارید. مفهوم بی‌نقص یک فرد. خوب. این جوهره، ماهیت است.

شامل تمام محمول‌هایش، گذشته، حال و آینده می‌شود. بنابراین همه چیز درباره یک فرد در ذات آن فرد نهفته است. محمول‌های آینده.

یعنی اعمالی که به یک فرد نسبت داده می‌شوند. انتخاب‌هایی که به یک فرد نسبت داده می‌شوند. همه این موارد مربوط به یک فرد، وقتی به وضوح درک شوند، در ذات او جای می‌گیرند.

حالا، با توجه به این موضوع، در بالای ستون اول از عدد ۲۳۳، بنابراین، در مفهوم کامل پطرس یا یهودا بسیار خوب، پطرس یا یهودا. درست به عنوان یک شیء ممکن که از حکم الهی برای خلقت او منتزع شده است، در نظر گرفته می‌شود.

در آن مفهوم، تمام چیزهایی که برای او اتفاق خواهد افتاد، چه ضروری و چه اختیاری، توسط خدا دیده و از پیش شناخته شده‌اند، وجود دارند. از این رو، آشکار است که خدا از بین افراد ممکن بی‌نهایت، کسانی را که برای اهداف عالی و پنهان حکمت خود مناسب‌تر می‌داند، انتخاب می‌کند. بنابراین، افراد بسیار دیگری وجود دارند که می‌توانستند به غیر از پطرس، که او را انکار می‌کند، و یهودا، که به او خیانت می‌کند، خلق شده باشند.

بسیار خوب. جهان‌های ممکن دیگر. این تنها جهان ممکن نیست.

جهان‌های ممکن دیگری هم وجود دارند که در آنها نه پطرس و نه یهودا وجود نخواهند داشت. بسیار خب. پس، این با حکمت خدا سازگارتر است.

نه اینکه او حکم کند که پطرس گناه کند، یا یهودا محکوم به فنا شود، بلکه حکم کند که به جای سایر افراد ممکن، پطرس را که قطعاً، اما نه لزوماً، بلکه آزادانه گناه خواهد کرد، ترجیح دهد و حکم کند که یهودا را که محکوم به فنا خواهد شد، خلق کند، آنها باید به وجود بیایند. می‌بینید، حکم به وجود مربوط می‌شود. یا اینکه یک مفهوم ممکن باید به فعلیت برسد.

حال، با فرض اینکه رستگاری آینده‌ی پطرس در مفهوم ممکن و ابدی پطرس نهفته است، باز هم این امر دخالت فیض الهی را منتفی نمی‌کند. چطور پطرس که او را انکار کرد، نجات می‌یابد؟ او، به واسطه‌ی فیض الهی، که خود خدا را بیش از مورد انکار، مطلوب می‌سازد. می‌بینید؟

بنابراین، به لطف خدا، که خدا در آن مورد عمل می‌کند، بله، پطرس می‌توانست نجات یابد. به طوری که کمک‌های فیض الهی نیز تحت جنبه‌ی امکان، یعنی در مفهوم پطرس که شامل تمام اعمال و انتخاب‌های اوست، قرار می‌گیرد. بنابراین، به نظر می‌رسد که او در آن متن می‌گوید که بله، هنوز آزادی وجود دارد، نه ضرورت، اما این آزادی به واسطه‌ی کاری است که خدا انجام می‌دهد.

آزادی برای یافتن رستگاری. آزادی، اگر دوست دارید، برای تغییر طبیعت خود. در این راستا

خب، پس ابهام وجود دارد. آیا او برداشتی از آزادی به عنوان عدم قطعیت را انتخاب می‌کند؟ یا برداشتی از آزادی را به عنوان نوعی سازگاری گرایی برمی‌گزیند؟ مطمئناً به نظر می‌رسد که او می‌گوید آزادی با داشتن یک طبیعت از پیش تعیین‌شده سازگار است. یک طبیعت از پیش تعیین‌شده

طبیعت از پیش تعیین‌شده. با آن سازگار است. او می‌گوید که ممکن است طبیعت ما قابل تغییر باشد، اما این بخشی از تقدیر طبیعت است.

او می‌گوید ما آزادیم که جهت خواسته‌هایمان را تغییر دهیم، طبیعتمان را اصلاح کنیم، وقتی که با تأمل بفهمیم چه چیزی خوب است. برداشت روشنی از خدا داشته باشیم، و پیترو به جای انکار او، او را دوست داشته باشد. او از این خیانت گیج شده بود.

خب، چطور می‌خواهید آن را برداشت کنید؟ تنها قطعه گمشده دیگر این پازل که من می‌بینم، مربوط به رابطه بین حقیقت مشروط و ضروری است. وقتی او در مورد معرفت‌شناسی صحبت می‌کند، همانطور که اشاره کردیم، بین این دو تمایز قائل می‌شود. حقایق مشروط به وقوع اتفاقات خاصی بستگی دارند.

منطقاً لازم نیست که باشند. حالا، یک قسمتی هست که ما در گلچین نداریم، جایی که او از علم خود خدا صحبت می‌کند. و به نظر می‌رسد که می‌گوید علم خود خدا کاملاً حقیقت ضروری است.

حالا، می‌بینید، از دیدگاه ما، اتفاقی که برای پطرس می‌افتد، مشروط به وقوع اتفاقات خاصی است. مشروط به اینکه لطف خدا به پطرس برسد. از دیدگاه ما، این یک امر مشروط است.

اما از دیدگاه علم پیشینی خداوند، آنچه ما به عنوان امر ممکن در نظر می‌گیریم، چیزی است که منطقاً برای کمال کل ضروری است. او بر اساس کمال کل انتخاب می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد که اصل کمال، که با ماهیت کل سلسله مراتب و فشرده‌گی آن مرتبط است، مستلزم وجود پطرس و یهودا است.

می بینی. و اینکه پطرس کسی باشد که انکار می کند و یهودا کسی باشد که خیانت می کند. حال، آیا این یک سازگاری گرای است که به جبرگرایی تقلیل می یابد؟ سوال این است

و یک غیر جبرگرا، مثلاً بیل هسکر، که کتاب کوچک متافیزیک را نوشته که ممکن است برخی از شما در خوانده باشید، یک غیر جبرگرای سرسخت. من او را در دوران کارشناسی، زمانی که Indiversity مجموعه یک دوره الهیات تدریس می کردم، داشتم. و او، به طور شفاهی، ضد کالونینست ترین آرمینی بود که فکر می کنم تا به حال در کلاس داشته ام.

یک غیرقطعی گرای سرسخت از نظر الهیاتی، و اکنون از نظر فلسفی یک غیرقطعی گرای سرسخت. و او می گفت، بله، همه سازگاری گرای ها به جبرگرایی می لغزند. این نقابی برای جبرگرایی است

نه بیشتر. خب، شما را به حال خود می گذارم تا با این سوال روبرو شوید. آیا اینطور است یا نه؟ من تمایل دارم فکر کنم که لایب نیس قصد ندارد جبرگرا باشد.

اما او اراده آزاد را در خلأ دکارت نمی خواهد. او بیش از حد کالونینست است که چنین کند. اما او به اندازه کافی کالونینست نیست که یک ضرورت گرا باشد.

به اندازه کافی کالونینست نیستید؟ فکر نمی کنم کالون هم ضرورت گرا بود. خب، باشد که اینطور باشد. خیلی خب، این هم از بحث جبر و اختیار.

سوالی یا نظری دارید؟ کنجاوم بدانم دیدگاه لایب نیس چقدر به آنچه پاخبل مطرح می کرد، نزدیک است. بله، فکر نمی کنم، حداقل من هرگز فکر نکرده ام که لایب نیس آن مسیر را دنبال کند. به نظر من این مسیری بود که در اواخر قرون وسطی توسعه یافت و اخیراً دوباره احیا شده است.

نمی دانم کسی در این کتاب هست که در مورد دانش میانی صحبت می کند و در این مورد به لایب نیس رجوع کرده باشد یا نه، نمی دانم. صحبت از این است که چطور این موضوع در درون ماست. برخی از این حرف ها شبیه تفکر قرن بیستمی به نظر می رسد، مثل وایتهد.

بله، بله. آیا وایتهد تحت تأثیر این قرار گرفته است؟ می دانید، من تمایل دارم بگویم، صبر کنید تا وایتهد را بخوانیم. شباهت هایی وجود دارد.

من به چیزی در آثار وایتهد فکر نمی کنم که برای لایب نیس جذاب باشد. او بیشتر تحت تأثیر ایده آلیست های قرن نوزدهم مانند هگل و بردلی است. از سوی دیگر، وایتهد مدت زیادی با برتراند راسل کار کرد.

و یکی از اولین کتاب های راسل درباره وایتهد بود. خب، حرفم را پس بگیرم، درباره لایب نیس بود. بنابراین گفتنش سخت است.

اجزای نهایی واقعیت برای وایتهد تا حدودی شبیه مونادهای لایب نیس هستند. و این تشبیهی است که ممکن است بسیار قابل توجه باشد. حالا می گویم، من جایی در آثار وایتهد به ذهنم نمی رسد که او دین خود را به لایب نیس ابراز کرده باشد.

اما همانطور که گفتم، یک بخش از آثار اصلی او هست که می خواهم بررسی کنم. جایی که ممکن است وقتی که او در حال بررسی برخی از مسائل تاریخی است. اما شباهت هایی وجود دارد که جالب هستند.

دیوید؟ خب، فکر کنم، بگذارید از اینجا شروع کنم. من هیچ زمانی را به یاد نمی‌آورم که از هاسکر انتقادی در مورد لایب‌نیتس شنیده یا خوانده باشم. در واقع، آنچه او می‌گوید، و در کتاب کوچک متافیزیکش، آن را می‌گوید.

آیا این نوعی سازگاری‌گرایی است که در آن انتخاب‌های آزاد فرد ناشی از طبیعت خودش باشد؟ کدام طبیعت خودش معلول است؟ حتی اگر بازخوردی از واکنش‌های ما وجود داشته باشد که ناشی از تغییرات در طبیعت ما هستند.

طبیعت خودمان باشد، در واقع چیزی بیش از جبرگرایی نیست. این صرفاً مسئله‌ی علیت درونی است، نه علیت بیرونی.

شکایت همین است. به نظر من، لایب‌نیتس نه تنها در پی حفظ آزادی انسان به یک معنا، بلکه در پی حفظ آزادی خدا در عمل نیز هست.

توجه کنید که لایب‌نیتس چقدر با آن تصویر خدا باورانه از خدا که در آن خدا یک شخص را آفریده است، متفاوت است.

خدای لایب‌نیتس کسی است که پیوسته وجود می‌بخشد. کسی که به واسطه فیض خود، انتخاب فرد را به خود جلب می‌کند. بنابراین، او از نظر الهیاتی بسیار مناسب‌تر از آن نوع تصویر خدا باورانه است.

و به نظر من آنچه دکارت به ما ارائه داده، نوعی تصویر خدا باورانه از آزادی انسان است. حالا او پیشا-دئیسم است، و من فکر می‌کنم این از جانب او غیرعمدی است. اما به نظر می‌رسد تصویر این باشد که بسیار خوب، خدا به شما اراده آزاد داده، حالا دیگر همه چیز به خودتان بستگی دارد.

خب، می‌دانید، هیچ کالونینیستی از این خوشحال نخواهد شد. و فکر نمی‌کنم یک آرمینی خوب هم از این خوشحال باشد. نه، چون خدا همچنان فعال است و با ما در ارتباط است.

بنابراین لایب‌نیتس عدم قطعیت دکارت را نمی‌خواهد. این خیلی واضح است. بله.

بله، توجه کنید که از نظر لایب‌نیتس، چون هیچ رابطه علت و معلولی بین ذهن و بدن وجود ندارد، بین بدن‌ها که مرکب هستند، روابط علت و معلولی وجود دارد، اما بین ذهن و بدن، روح و بدن چنین نیست. از این رو، ذهن، اراده، از علیت فیزیکی عاری است. می‌بینید، بنابراین هیچ علت خارجی وجود ندارد که بتواند تعیین‌کننده باشد.

تنها چیزی که می‌توان تعیین کرد، درون است. و سوال این است که آیا من می‌توانم طبیعت خود را تغییر دهم. می‌بینید، خدا می‌تواند، به واسطه‌ی فرآیند خلاقانه‌ی مداوم و لطف و رحمتی که خاص و جذاب است.

اما بله، اگر در مورد آنچه خوب به نظر می‌رسد، به روشنی فکر کنم، می‌توانم طبیعت خودم را تغییر دهم. اما آیا این تفکر واضح، چیزی از پیش تعیین‌شده است؟ ابهام همین‌جاست. بله، پس نکته‌ی هاسکر این است که اگر عدم قطعیت، حرفش را پس نگیرد، اگر ضروری‌گرایی اشتباه است، اگر سازگاری‌گرایی به نوعی ضروری‌گرایی تقلیل می‌یابد، پس تنها گزینه‌ی جایگزین، همانطور که می‌بینید، این است.

و فکر می‌کنم حداقل می‌خواهم این فرضیه را که لایب‌نیتس یک جایگزین چهارم ارائه می‌دهد، امتحان کنم. اشتباه است A دارید و کسی استدلال می‌کند که C یا B یا A، می‌دانید، هر زمان که یک استدلال فصلی را مطرح کند. می‌بینید D خوب، فقط به طور موقت تا زمانی که یک احمق باهوش، C اشتباه است، بنابراین را مطرح کرده باشد. بسیار خوب، حالا بیایید به مطالبی که D و من فکر می‌کنم لایب‌نیتس ممکن است داریم، یعنی طرح کلی که در مورد مسئله شر ارائه دادم، پردازیم. آیا همه یکی از آنها یا هر مورد دیگری را که از قلم افتاده بود، دریافت کردند؟ شما یکی دارید؟ همه یکی دارند؟ یکی را تا انتها به اشتراک بگذارید.

بسیار خوب، کاری که من اینجا انجام داده‌ام این است که مجموعه‌ای از موارد را کنار هم قرار داده‌ام که بررسی او از مسئله شر را در چارچوب سیستماتیک بزرگ‌تری قرار می‌دهد. بسیار خوب، با مطالبی از مونا دولوژی شروع می‌کنم. اصل دلیل کافی دلالت بر یک علت نهایی خارج از توالی رویدادهای ممکن دارد.

یک استدلال غایبی. آن علت غایبی، موجودی ضروری و کامل، کاملاً خوب و کاملاً مطلوب است. از سوی دیگر، در طبیعت، نقص‌هایی وجود دارد.

نقص‌هایی که بخشی از طبیعت چیزها هستند. سبب‌هایی وجود دارند که می‌پوسند، و بدن ما نیز قابل بازیافت است. بازیافت است. نقص‌هایی در طبیعت.

از سوی دیگر، او از حقایق ابدی، مفاهیم همه چیز در طبیعت صحبت می‌کند. در ذهن خدا، همه چیز از پیش تصور می‌شود. او از کلمه آرکی‌تایپ‌ها، سنت آگوستینی، استفاده می‌کند.

ذات خدا وجود داشتن است. و یک استدلال هستی‌شناختی ضمنی در آنجا وجود دارد که شما با آن آشنا هستید. اما طبیعت، که از درخشش ناشی می‌شود، از آنجایی که خدا منبع همه هستی است، طبیعت هماهنگ است، نه فقط یک بار برای همیشه در ابتدا و سپس آشفته.

این تقریباً یک برداشت خداپاورانه است. اما طبیعت پیوسته با مداخله خدا و همچنین فعالیت مداوم او. هماهنگ می‌شود. و بارها و بارها وجود دارد که او از کلمات «دخالت» و «تنظیم» استفاده می‌کند.

بنابراین این بهترین تمام جهان‌های ممکن است. جهان‌های دیگری هم وجود دارند که خداوند آنها را تصور کرده است. جهان‌هایی بدون یهودا یا پدا.

بهترین تمام جهان‌های ممکن. و به نظر می‌رسد این یک حقیقت پیشینی است. او به صورت تجربی استدلال نمی‌کند که این بهترین تمام جهان‌های ممکن است، بلکه بر یک مبنای پیشینی استدلال می‌کند.

البته، مفاهیمی که او اینجا از نظر سلسله مراتب هستی مطرح کرده است. حالا این مفهوم که این بهترین جهان ممکن است، مورد حمله طنزآمیز ولتر در کتاب کاندید قرار گرفت. آیا با آن اثر آشنا هستید؟ کاندید ولتر.

که در آن او کسی را به تصویر می‌کشید که به دور دنیا سفر می‌کند و تمام چیزهای وحشتناک را کشف می‌کند. و در یک زلزله فاجعه‌بار در شهر لیسبون، با پروفیسور پانگوس، که به معنی «حرف مفت» است ملاقات می‌کند. می‌توانید تصور کنید که این اصطلاح مخفف کیست.

پروفیسور پانگوس در حالی که از میان خرابه‌ها عبور می‌کند، زیر لب غر می‌زند: «این بهترین تمام جهان‌های ممکن است. نقد طنزآمیز زندگی. بهترین تمام جهان‌های ممکن».

خب، در چندین جای آن متن، بخش‌های ۵۳ تا ۵۵، و همچنین در بخش ۸۶، تعدادی متن پیدا می‌کنید که در آن‌ها دلیل اینکه این بهترین جهان ممکن است این است که خدا حکیم مطلق است، خدا قادر مطلق است و خدا خیر مطلق است. بارها و بارها به این موضوع برمی‌گردد. خدا حکیم مطلق است، خدا قادر مطلق است، خدا خیر مطلق است.

حال، اگر این‌ها را به عنوان گزاره‌های یک، دو، سه در نظر بگیرید و گزاره چهارمی را اضافه کنید، به فرمول‌بندی کلاسیک مسئله منطقی مربوط به شر می‌رسید. به دلیل این ادعا که گزاره چهارم از نظر منطقی با سه گزاره اول ناسازگار است. اگر خدا حکیم مطلق است، می‌داند در مورد آن چه کند.

اگر او قادر مطلق است، می‌تواند این کار را انجام دهد. اگر او کاملاً خوب است، می‌خواهد این کار را انجام دهد. شر وجود دارد، بنابراین حداقل یکی از مقدمات دیگر باید نادرست باشد.

حالا، اصلاح معمول این است که بگوییم، بر اساس استدلال خیر برتر آکویناس، و شما آن را در لایب نیتس نیز خواهید یافت، اوه، اما شر برای خیر برتر مجاز است. بنابراین، پاسخ معمول این است که مورد چهارم را ویرایش کنیم و طوری آن را بخوانیم که شر بی‌هدف وجود دارد. شر در خدمت خیر برتر نیست.

شر بی‌هدف وجود دارد. و این قطعاً همان چیزی است که لایب نیتس ادعا می‌کند، که هیچ شر بی‌هدفی وجود ندارد، زیرا این بهترین جهان ممکن، مقطع عرضی آن در زلزله لیسبون در سال ۱۷۰ نیست. این به معنای دمیدن در سوت حرکت تاریخ و گفتن این نیست که، آه، به آن نگاه کنید، این بهترین جهان ممکن است.

نه. اما این فرآیند کلی است که ماهیت خود را با لطف خدا و همچنین کار خلاقانه طبیعت، کار خدا در طبیعت، به فعلیت می‌رساند. بنابراین ترکیب طبیعت و لطف الهی در بهترین جهان ممکن دخیل است.

بنابراین باید گفت که لایب نیتس در بررسی مسئله شر، نه با دیدگاهی ایستا از طبیعت، بلکه با دیدگاهی پویا و با رویکردی فرجام‌شناسانه در بررسی شر، عمل می‌کند. و این اگر توجه کنید که سطر بعدی در گزاره‌های است (telos) موندولوژی به شهر خدا اشاره دارد، آشکار می‌شود. این همان غایت

یعنی، او کل فرآیند طبیعت و فیض را در شهر خدا روی زمین به اوج خود می‌رساند. این برداشت آگوستینی است. حالا، فرض نکنید که این یک چیز عجیب و غریب در قرن هفدهم است.

به یاد داشته باشید که فرانسیس بیکن، با این دیدگاه که دانش قدرت است و با تکیه بر وظیفه خلقت در تلاش برای به کارگیری دانش علمی در بهبود شرایط انسان، بارها از پادشاهی خدا سخن می‌گوید. آرمان‌شهر علمی او، دیدگاه او در مورد پادشاهی خداست. و همانطور که می‌بینید، همین امر در مورد توماس هابز نیز صادق است.

آنچه او در لویاتان درباره آن صحبت می‌کند، یک جامعه مدنی است که قانون خدا را از طریق قانون مدنی اجرا می‌کند و او این را به عنوان پادشاهی خدا بر روی زمین می‌بیند. بنابراین مفهوم پادشاهی خدا بر روی زمین در قرن هفدهم بسیار رایج است. حرکت به سمت آن از نظر تاریخی همان چیزی است که ایده پیشرفت را به وجود می‌آورد، که همانطور که می‌بینید، یکی از ایده‌های غالب در عصر روشنگری است.

خوش‌بینی در مورد مسیر تاریخ، پیشرفت به سوی نوعی جامعه ایده‌آل، نوعی پادشاهی خدا بر روی زمین اجتناب‌ناپذیری پیشرفت، گاهی اوقات به عنوان چیزی که اکنون فلسفه تاریخ می‌نامیم، ظاهر می‌شود و علاقه‌ای را در آنچه که اکنون فلسفه تاریخ می‌نامیم، ایجاد می‌کند. به طوری که فلسفه تاریخ به عنوان یک

نوشته خوب، نوشته جالب می‌نامیدند، در نظر belle lettre رشته علمی، بیشتر به عنوان چیزی که آنها گرفته می‌شد.

سپس، علاقه بیشتری به زمان، فرآیند تاریخی، و از این رو ایده پیشرفت در تاریخ، همانطور که می‌بینید، شکل گرفت. و این در قرن نوزدهم به شیوه‌های رمانتیک از نظر پیشرفت شکوفا شد، و با ورود به ترم دوم بیشتر آن را خواهیم دید. اما این [مفهوم] در اینجا، از نظر دیدگاه لایب نیتس در مورد شهر خدا به عنوان غایت، هدفی که طبیعت و فیض به سوی آن توطئه می‌کنند، بذرهایی دارد.

خب، پس شما در مورد گناه و مجازات نظراتی دارید، بنابراین بخشی از طبیعت ذاتی چیزها این است که در جریان طبیعت، حتی گناه هم مجازات خاص خود را دارد. این در کل طرح از پیش تعیین شده وجود دارد. بسیار خب، حالا چارچوب کلی این است.

و در تئودسیسه، چه دارید؟ خب، بخش اول تئودسیسه، و ما بخش‌های آن را در خلاصه شماره‌گذاری کرده‌ایم، بخش اول به استدلال خیر برتر می‌پردازد. شر صرفاً بخشی از این غایت‌شناسی فراگیرتر است. این، مانند هر نوع چیز و ویژگی دیگری از چیزها که در کل سلسله مراتب هستی پدیدار می‌شود، به کمال کل کمک می‌کند.

و با توجه به فرجام‌شناسی، باید گفت در درازمدت. استدلال خیر برتر. در لایب نیتس، این به صراحت به یک استدلال خیر برتر تبدیل می‌شود که شامل لطف خدا و کل چشم‌انداز آنچه خدا در طول تاریخ بشر انجام می‌دهد، می‌شود.

بخش دوم این استنتاج آشکار را مطرح می‌کند که بنابراین شر محدود است. شر محدود است. فقط با هدفی مجاز است و بنابراین، محدود به چیزی است که بتواند به آن هدف خدمت کند.

در حالی که خیر نامحدود است. بله، شر، همانطور که کمی بعد می‌بینیم، محرومیت از خیر است. خب، او از این بحث به بحث اراده آزاد می‌پردازد، جایی که تأکید بر تمایل درونی اراده و توانایی آن در مقاومت در برابر شهوت است.

این قسمتی است که برای شما خواندم، اولین قسمتی که خواندم. و بنابراین، بخش چهارم، نتیجه می‌گیرد که اجازه آزادی انسان، یا اجازه اعمال آزادی انسان، و وقوع شر، هر دو مجاز بودند، در خلقت از پیش تعیین شده برای خیر بیشتر تعبیه شده بودند. بخش پنجم، شر، بله، این محرومیت از خیر است، اما محرومیتی محدود و هدفمند از خیر.

شش و هفت، بازگشت به ذات خدا. خدا نیکوست. فصل هشتم، بخش هشتم، بازگشت به قدرت خدا.

خداوند در خلقت خود نامحدود است، آزادانه خلق می‌کند، زیرا می‌توانست طور دیگری عمل کند، و این کار را هم می‌کند. او بین ضرورت متافیزیکی و ضرورت اخلاقی تمایز قائل می‌شود. از نظر متافیزیکی، خداوند می‌توانست جهان‌های بسیار متفاوتی غیر از این جهان بیافریند.

چرا او این یکی را خلق کرد؟ خب، از نظر اخلاقی ضروری بود که او بهترین جهان ممکن را خلق کند. بنابراین خدا تحت ضرورت اخلاقی عمل می‌کند نه ضرورت متافیزیکی. و به نظر من، ابهام در مورد لایب نیتس این است که آیا در مورد خدا، ضرورت اخلاقی واقعاً به دلیل ذات خدا به ضرورت متافیزیکی تقلیل می‌یابد یا خیر.

آیا خدا قادر است کاری غیر از آنچه از نظر اخلاقی بهترین است انجام دهد؟ پس، این تصویر است. اگر خدا دانش کاملی از حقایق ابدی دارد، پس از همه چیز پیش فهم کاملی دارد. و او در طول زمان در طبیعت عمل می‌کند تا همه چیز واقعاً به واقعیت خود برسد.

خب، آیا از آن پیروی می‌کنید؟ یکی از اصلاحات این نوع رویکرد، که برخی از نویسندگان معاصر آن را توسعه داده‌اند، انکار این است که این بهترین جهان ممکن است. با فرض اینکه جهان‌های ممکن دیگری وجود دارند، آیا ممکن است جهان‌های ممکن دیگری وجود نداشته باشند که به همان اندازه خوب باشند؟ حالا، فایده‌ی گفتن این را می‌بینید. خدا هنوز بهترین جهان ممکن را خلق می‌کند، اما او کاملاً آزاد بود که جهان‌های دیگری را خلق کند، حتی از نظر اخلاقی آزاد بود که جهان‌های دیگری را خلق کند.

و بنابراین، در مورد نگرانی برای آزادی خدا، برخی به جای فقط یک جهان، جهان‌های ممکن دیگری را مطرح کرده‌اند که به همان اندازه بهترین هستند. بله. در مورد کسی که ممکن است این را بگوید چطور؟ شما چگونه به کسی که این را بگوید پاسخ می‌دهید؟ خب، او این را در نظر گرفته است.

می‌بینید، لایب‌نیتس این را در نظر می‌گیرد، اینطور نیست؟ چون شما از کلمه «آفرینش» در زمان گذشته استفاده کردید. لایب‌نیتس می‌خواهد در مورد آفرینش خدا در زمان حال صحبت کند. بنابراین، نکته این است که آفرینش، آنطور که او آن را درک می‌کند، رابطه‌ای مداوم بین خدا و طبیعت است.

خب، او این را خیلی تحت‌اللفظی برداشت می‌کند. تفاوت بین این دو چیست؟ این واقعیت که خدا همچنان به هر چیزی که وجود دارد، هستی می‌بخشد، دقیقاً مانند قبل است. خدا موجوداتی را که طبیعتشان را از پیش تصور کرده است، در هستی حفظ می‌کند و همچنان به آنها هستی می‌بخشد، موجوداتی که حتی طبیعتشان به دلیل سقوطشان تغییر کرده است، همانطور که می‌بینید.

اگر دوست دارید، خدا انسان‌ها را در گناهانشان در هستی حفظ می‌کند. بله. می‌بینید؟ بنابراین، او می‌تواند در این چارچوب، کل تصویر راست‌کیشی کتاب مقدس را بپذیرد.

شما باید سیر تاریخی وقایع را در آن بگنجانید تا تصویر کتاب مقدس را در آن بگنجانید. و او این را در آنجا، گنجانده است. می‌دانید، اگر بگویید که چارچوب کلاسیک تفکر پروتستان اصلاح‌شده بر اساس خلقت، سقوط و رستگاری است.

خب، مگر لایب‌نیتس دقیقاً همین را نمی‌گوید؟ خلقت، هبوط، رستگاری. می‌بینید؟ بنابراین، او با آن چارچوب الهیاتی به مسئله شر می‌پردازد، اما یک سیستم متافیزیکی ابداع کرده است که از آن چارچوب الهیاتی پشتیبانی می‌کند. اگر مایل باشید، کاری که لایب‌نیتس سعی در انجام آن داشت، توسعه یک طرح فلسفی اصیل و ذاتاً مسیحی، مطابق با الگوی برخی از متفکران قرون وسطی بود.

اما چیزی که برای مسائل زمان خودش مناسب باشد. از آنجایی که این آخرین روز کلاس است، وسوسه می‌شوم که بگویم، برو و تو هم همین کار را بکن. به عبارت دیگر، فقط سعی کن در تفکرت کاملاً مسیحی باشی.

خب، ما پنج دقیقه برای اظهار نظر و بازخورد وقت داریم. آیا او احتمالاً پروتستان بود؟ بله، بله، فکر می‌کنم. پروتستان بود. نه، بیشتر از این نمی‌گویم، اما قطعاً پروتستان بود.

کلیسای بسیار فعال. نظر شما در مورد آب‌های معتدل. این چه کاری انجام می‌دهد؟ آن چه کاری انجام می‌دهد؟ او، اگر این تنها بهترین جهان ممکن نباشد، به این معنی است که خدا می‌توانست جایگزین‌هایی برای این جهان خلق کند.

اما او این را انتخاب نکرد. چرا این را انتخاب نکرد؟ خب، مطمئناً به این دلیل نبود که او از نظر اخلاقی مجبور بود این یکی را انتخاب کند و نه دیگری را. او می‌توانست بقیه را هم انتخاب کند.

او از نظر متافیزیکی محدود نبود. او می‌توانست بقیه را انتخاب کند. بنابراین خدا آزادانه این یکی را انتخاب کرد.

این امر، تأکیدی را که تعدادی از متکلمان و فیلسوفان کاتولیک نیز بر آن دارند، ممکن می‌سازد: اینکه خداوند عاشق آفرینش است. و آفرینش خود را دوست دارد.

او این را انتخاب کرد. این یک عمل عاشقانه بود. بله.

بله. نه، نه اینکه خدا محدود به خودش باشد. بلکه منظور این است که خدا با خرد، قدرت و نیکی خود می‌بیند که اجازه دادن به عوامل آزاد برای انجام شر یا اجازه دادن به فرآیندهای طبیعی فساد، همانطور که می‌بینید، با اجازه دادن به این امور، می‌تواند با اجازه دادن به آنها، خیر بسیار بیشتری را به ارمغان بیاورد تا اینکه با اجازه ندادن به آنها.

همانطور که می‌گوییم، بهتر است افرادی آزاد داشته باشیم تا جهانی بدون موجودات آزاد. این نتیجه‌ی ضمنی است. بسیار خب.

توجه کنید که چقدر از حرف‌های او در گفتمان سنتی مسیحی در مورد مسئله شر ریشه دوانده است. این بخشی از سنت است. بسیار خب.

لطفا هفته دیگه همه وسایل رو ازتون تحویل میگیرم.